

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

من چون احتمال دارد شبی، جلسه گذشته کاملاً بحث‌های که راجع به مرحوم برقی بود روشن نشد، اگر جسارت نیست یک مرتبه دیگر از همین قرن دو که اسم ایشان را برده من خلاصه بحث‌ها را دو مرتبه مطرح کنم به صورت یک و دو سه و این طوری و معلوم بشود نحوه کار چه جوری است مثلاً اولاً ایشان در قرن دوم مرحوم برقی پدر را آورده،

س: در سن ۱۸۳

ج: در سن ۱۸۳ عرض کردیم شواهد کاملاً واضح است که ایشان در قرن سوم هستند شاگرد ابن ابی عمیر اند که متوفای ۲۱۷ هستند پسر ایشان هم ۲۸۰ یا ۷۴ وفاتش است بسیار بعید است که این چیزی را که این جا نوشته به تولد اشبه است تا به زنده در سال نکته بعدی این است که ایشان کتابی این نکته اول.

نکته دوم کتاب رجال را به ایشان نسبت داده و نسبتش داده به فهرست ابن ندیم و گفته که نجاشی این کتاب را نیاورده عرض کنم غیر از نجاشی هم نیاورده نه فقط نجاشی نیاورده غیر از نجاشی هم کتاب رجال را نیاوردند و خیلی عنوانش عنوان عجیب و غریبی است به خاطر این که فیه ذکر من روی عن امیرالمؤمنین، اگر رجال است چرا اختصاص به خصوص امیرالمؤمنین دارد و بسیار بسیار بعید به نظر می‌رسد البته این احتمال هست یک به اصطلاح یک مثلاً جزوهای بوده به عنوان من روی عن امیرالمؤمنین برقی راوی آن جزوه باشد، احتمال هست حالا به این برقی هم بعید اصلاً چون این کارها به آن زمان نمی‌خورد آن وقت ایشان خیال کرده که ایشان مثلاً مؤلف آن کتاب است، این هست این در میان آقایونی که با نسخه‌های خطی آشنایی دارند و نسخه‌های قدیم این طوری بوده حالا این یک شرحی دارد انشاءالله خلال بحث‌های آینده هم شواهد روشنش عرضه می‌شود پس مطلب دوم ایشان مطلب دوم این که ایشان کتاب رجال را از فهرست ندیم به ایشان نسبت دادند که خیلی خلاف ظاهر است مطلب دیگر قسمت‌های است که ایشان نسبت ندادند مثلاً ایشان خوب بود می‌نوشت که ندیم محاسن را هم به پدر نسبت داده که علمای ما نسبت ندادند.

مطلب چهارم این است که ایشان نوشته که من ترتیب کتب محاسن را از خط ابوعلی بغدادی که از اجلاء اصحاب است خیلی فوق العاده است انصافاً از آن جا نقل، آیا احتمال دارد که ایشان محاسن را از آن جا گرفته یعنی در خط ابوعلی بغدادی این طور بوده که محاسن مال برقی پدر است احتمال هست اما خیلی بعید است فوق العاده بعید است چون در میان اصحاب ما جزو مسلمات است که یکی کتاب محاسن مال پسر ایشان است.

مطلب پنجم در این جا این است که جزو چیزی‌های که ایشان نوشته، خوب ایشان این را می‌نوشت که در همین کتاب فهرست بعد از ترجمه برقی پدر ترجمه برقی پسر آمده ابنه احمد، احمد ابن ابی عبدالله محمد ابن خالد این تصریح دارد و محاسن را به ایشان نسبت نداده، دو سه تا کتاب متفرقه اصلاً محاسن را به پسر نسبت نداده با این که مسلم در میراث‌های قمی ما محاسن جزو آثار پسر است مطلب پنجم شد.

ششم چون دیگر می خواهم فهرست وارتان بگویم من آن شب یک اشاره ای کردم که ممکن است منشأ اشکال چیزی باشد حالا من آن را موجز عرض می کنم بعد در خلال بحث های دیگر شواهد بیشتری را ارائه می کنم ببینید در کتاب محاسن خیلی هاش اولش عن ابیه است عن ابیه است این احتمال دارد من چون گفتم بعد عرض می کنم حالا این احتمال را به صورت موجز خود طرح محاسن البته کلمه محاسن یک جمع علی خلاف القیاس است می گویند جمع حسن است حسن نباید جمعش محاسن بشود شده محاسن علی خلاف القیاس حسنه داریم که حسنات است حسن را گفتند محاسن دقت کنید احتمال دارد که نسخه اصلی محاسن را پدر جمع کرده پسر برداشته بهش اضافه کرده این در حد احتمال اما در شواهد ما هیچ مؤیدی این احتمال نیست و عادتاً این کار هم نمی شود یعنی مگر بگوییم جدا بوده به یک نحوی، چون زیاد عن ابیه دارد بگوییم شاید ندیم هم این خیال را کرده که کتاب اصلش مال پدر است پسر اضافات دارد اگر در بین شیعه محاسن را به پسر دادند در حقیقت کتاب محاسن پدر با زیادات پسر مثل مسند احمد مسند احمد به این صورت است که مال احمد است لیکن یک زیاداتی عبدالله پسر ایشان دارد که معروف است به زیادات عبدالله علی مسند ابیه حالا مستدرک و به لحاظ ظاهری که شما نگاه کنید هیچ فرقی با اصل کتاب ندارد یعنی اصولاً راوی کتاب عبدالله است پسر احمد عبدالله عن ابیه در زیادات هم عبدالله عن ابیه این معنایش این بوده که عده ای از روایات بوده خود احمد به آن ها اعتقاد نداشته در مسند نیآورده پسرش اعتقاد داشته که خوب است و در آن مستدرک آورده این این طور سند همه کتاب، این را جای خیلی نادری باشد یک نواخته، عبدالله عن ابیه چه مسند چه زیادات حالا احتمال دارد که ایشان مثلاً خیال کرده که اصل کتاب از پدر است زیادات از پسر است، مثلاً ما البته این جا،

س: همچو اتفاقی افتاده امالی را هم که به پسر شیخ نسبت دادند شاید یک عده علتش همین بوده که ج: نه آن امالی به هر حال ظاهراً فرقی ندارد پدر و پسر یکی است آن امالی فرقی ندارد ما شبیه این را داریم مثلاً کتاب صلات حریز، حماد هم کتاب حریز دارد اما معظمش از صلات حریز است خود مال حماد اضافات دارد فلذا یک صلات حماد داریم یک صلات حریز داریم صلات حماد از همان صلات حریز است، احتمال من الآن چون دو کتاب را ندیدیم احتمالاً عموم و خصوص من وجه باشد بعضی هایش را حذف کرده و خودش هم اضافاتی کرده به هر حال اما تمام این مطالب در حد احتمال است و قابل قبول نیست یعنی وقتی ایشان می نوشتند که در این کتاب محاسن را اصلاً به پسر نسبت نداده کلاً به پدر نسبت داده این را هم نکته لطیفی بوده مطلب هفتمی که در این جا هست، این چیزی که ایشان کم کرده که ایشان نوشته در نسبت کتاب محاسن به ایشان یکی از کتاب های محاسن طبقات الرجال است این قاعدتاً اقتضاء می کرد غیر از کتاب رجال طبقات الرجال را هم به پدر نسبت بدهد چون در این کتاب فقط رجال را نسبت داده طبقات الرجال را نسبت نداده در آن مطلب که باطل است که کتاب محاسن مال پدر باشد اما در همان مطلب باطل آمده طبقات الرجال در فهرست ندیم هست، این را ایشان نسبت نداده این راجع به کتاب محمد ابن خالد حالا یک صفحه بعد قرن سوم پسرش را بیارید احمد ابن،

س: پسر را گفتند که رجال برقی تحقیق آقای قیومی این کتاب مشتمل بر فهرستی از اسامی راویان است

ج: ایشان چندتا کتاب به برقی نسبت داده یک الرجال، خب

س: بلی رجال برقی،

ج: دو،

س: بعد عرض شود گفته است که در رجال نجاشی این کتاب به عنوان کتاب الطبقات و در فهرست طوسی شماره ۶۵ به عنوان کتاب طبقات الرجال آمده تهرانی هم در ذریعه جلد ده یکبار به عنوان رجال البرقی الصغیر و همچنین به عنوان کتاب الطبقات و طبقات الرجال در ذریعه، سوم آمده با سه شماره

ج: بعد خودش هم مثلی که باز اسم دارد هی طبقات اینها

س: خود ایشان تتری که زده همان رجال برقی تتر زده

ج: چرا بقیه را هم تتر زده نیست؟

س: نه بقیه را دیگر تتر نزده ذیل همین رجال برقی آورده

ج: می دانم خط درشت نوشته،

س: نه خط درشت ندارد دیگر یعنی همه را زیر عنوان رجال برقی آورده،

ج: اما سر سطر آورده که آدم،

س: سطر آورده بلی سطره

س: کتاب التاریخ و کتاب الرجال

ج: کتاب تاریخ هم اضافه کرده

س: شانزده و هفده،

س: کتاب التاریخ کتاب الرجال همین در حد اضافه کردن و فهرست و رجال نجاشی بلی، فهرست نجاشی فهرست شیخ و نجاشی رجال نجاشی صفحه ۷۶ در حد همین تتر و آدرس بلی،

ج: عرض کنم این راجع به این مطلب که ایشان تاریخ اولاً و قال احمد ابن محمد فی تاریخ کلمه تاریخ معلوم نیست به خود احمد می خورد این عبارت نجاشی است فی تاریخ بیارید این عبارت نجاشی است احتمال دادند که مرحوم برقی کتاب التاریخ هم داشته باشد،

س: ۱۸۲

ج: جای دیگر یعنی اسم کتاب برده نشده،

س: بلی

ج: کجا نوشته این را

س: نجاشی شماره ۱۸۲

ج: نمی دانم در ترجمه که است؟ یک کسی است دارد و قال احمد ابن محمد فی تاریخ،

س: این صفحه ۷۶ نوشته،

ج: آن شماره را بیارید این راجع به این ببینید عرض کردیم راجع به کتاب برقی پسر اولاً در فهرست ندیم اصلاً کلاً نیامده نه رجال نه طبقات این در فهرست ندیم،

س: نه حدیث نه محاسن

ج: نه محاسن هیچ کدام نیامده این نکته هشتم،

نکته نهم در کتاب شیخ طوسی در ترجمه احمد در ذیل عنوان محاسن طبقات الرجال آمده یعنی ایشان خوب این را می نوشت فقط یک نفر اسمش را طبقات الرجال برده، در کتابی این نکته نهم.

نکته دهم در کتاب نجاشی ذیل عنوان محاسن دو کتاب اسم برده الرجال، الطبقات پس مجموعاً در دو فهرست سه تا عنوان آمده طبقات الرجال، الرجال آن وقت دیگر الرجال در کتاب الشیخ نیامده،

س: همان ترجمه احمد ابن محمد خالد شماره ۱۸۲ صفحه ۷۷ و قال احمد ابن الحسین رحمه الله فی تاریخه توفی احمد ابن ابی عبدالله برقی فی سنه اربع و سبعین مائه و قال علی ابن محمد،

ج: نه این تاریخی که فی تاریخ نه این که به احمد ابن الحسین می خورد

س: و قال علی ابن ماجلویه مات سنه

ج: شاید ایشان فی تاریخه یعنی تاریخ خود احمد برقی و الا این که ضمیر تاریخه که به احمد ابن الحسین می خورد ابن غضائری می خورد،

س: تاریخه می گوید فی تاریخه باید ابن غضائری باشد

ج: بلی ظاهرش این است علی ای حال کتابی، روشن شد آقا این یک عبارت مبهمی آوردند خیال کردند احمد ابن محمد تاریخ دارد احمد ابن محمد تاریخ ندارد تاریخ هم غیر از رجال است اصلاً کلاً آن هم اساساً باطل است، آن وقت می مانند مسأله ای پس بنابراین ما یک اختلاف داریم بین دو فهرست یا فهرست نگار شیعه، یکی مرحوم شیخ که طبقات الرجال به ایشان نسبت داده و همین را فهرست به پدر نسبت داده یکی چیز دیگر نسبت نداده یکی هم نجاشی دو کتاب نسبت داده الرجال که خاص اصحاب امیرالمؤمنین است این را نجاشی نسبت داده و ندیم هم به پدر جداگانه به محاسن هم نیست یکی هم کتاب طبقات کس دیگر نسبت نداده فقط منحصر است در کتاب مرحوم آقای به اصطلاح نجاشی پس در حقیقت سه تا عنوان تاریخ هم که نیست اساساً بعدش هم تاریخ ربطی به رجال ندارد اصلاً پس سه تا عنوان کتاب در کتب ما و در فهرست ندیم هم نه به مرحوم برقی پسر نسبت داده شده شیخ فقط طبقات الرجال نجاشی الرجال و الطبقات دقت می فرمایند آنی هم که الآن ما داریم به اسم الرجال چاپ شده کتاب الرجال للبرقی بعدها آن آقا که نوشته به نام طبقات به اسم طبقات چاپ کرده که حالا خود آن کتاب موجود هم احتیاج به بحث دارد پس بنابراین آنچه که می شود الآن ما بفهمیم البته نجاشی فهرستی را که نقل می کند معتمد است بر نقل علی ابن حسین سعدآبادی، یعنی ایشان از راه نسخه علی ابن حسین سعدآبادی شیخ از بعد از این که نقل می کند و زاد ابن بوته فی فهرسته از ابن بوته هم نقل می کند نجاشی طریقه علی ابن حسین و علی ابن حسین سعدآبادی توثیق نشده البته از مشایخ نجاشی است مشایخ معذرت، کلینی است و استاد ادب بوده مؤدب آن هم هست یعنی مؤدب ابو غالب زراری می گوید یقول مؤدبی، ادب یعنی ادبیات عرب نحو و صرف و این ها پیش او خوانده به اصطلاح و علی ابن حسین سعدآبادی تا آن جای که ما می دانیم افراد دارد از برقی یعنی ظاهراً ایشان چیزهای را از احمد برقی نقل کرده که راویان دیگر نقل نکردند کما این که تا آن جای که من دیدم حالا بعد در فهرست نگاه بکنید علی ابن حسین سعدآبادی از غیر احمد برقی اصلاً ندارد شاگرد منحصر به فرد احمد است، و خیلی جاها ما الآن روایت داریم که طریقه منحصر به علی ابن حسین است کسی دیگر از برقی نقل نکرده

س: کمی بوده و قم

ج: بلی ایشان سعدآباد عرض کردم یکی از خاندان اشعری ها به نام سعد ابن فلان یک نهري از این، فرعی از این نهر قم می کشد به نظرم اگر من اشتباه نکرده باشم حدوداً باید بخورد در همین آذر و چهار مردان و این ها حدود آذر و این قسمت ها را این منطقه را چون سعد آباد کرده بود سعدآباد می گفتند از مناطق قدیم قم است ایشان قمی است و احتمالاً حالا مثلاً کلینی پیش ایشان رفت دید یکی از مشایخ کلینی در روایت از برقی هم ایشان است آن عده من اصحابنا یکش همین علی ابن حسین است لیکن آنچه که من دیدم و بهش اعتقاد دارم این است که علی ابن حسین منحصرأ از برقی نقل می کند و دارد چیزهای که دیگران نقل نکردند احتمالاً اگر در این جا اشتباهی رخ داده یعنی معلوم می شود اجمالاً هم ندیم هم شیخ طوسی در کتاب محاسن طبقات الرجال دیدند، لیکن ندیم آن را به پدر نسبت داده که روشن نیست شیخ طوسی محاسن را به پسر نسبت داده اما این که دو کتاب داشته یکی رجال و یکی طبقات این را الآن ما اطلاعی نداریم یعنی الآن منحصر به همین نسخه نجاشی،

س: الآن به

۱۵:۲۸

نجاشی طبق موارد حالا با تعبیر سعدآبادی آمده منتهی سر نقطه اش هم عن احمد ابن محمد ابن خالد، ج: عرض کردم نه این که ایشان در کتب غیر اربعه اصلاً، مثلاً من در یک به این مناسبت از اول کامل الزیارات تا آخرش نگاه کردم در روایت علی ابن حسین سعد آبادی گذاشتیم دو ساعت، دو ساعت و نیم طول کشید کل کتاب کامل الزیارات را از اول تا آخر نگاه کنید علی ابن حسین چند مورد از نقل کرده از که؟ نمی فهمم ده مورد، هشت مورد، هفت مورد عددش را هم نوشتم یادداشت نکردم منحصرأ از احمدبرقی است منحصرأ از احمدبرقی است و در کتب دیگر یعنی جای دیگر هم که من نگاه کردم، شما که اگر این

س: ما در ثواب الاعمال یک سند داریم که عن احمد ابن نذر

ج: احتمالاً احمد ابن محمد افتاده از احمد ابن نذر،

س: عن احمد ابن نذر عن عمر ابن شمیر عن جابر عن

ج: بلی احتمالاً احمدش افتاده

س:

۱۶:۲۴

ج: بلی احتمالاً افتاده بعید است علی ابن حسین سعدآبادی مستقیم نقل کند،

س: اما بقیه موارد

ج: تماماً احمدبرقی است، عرض کردم به ذهن ما می آید چون افراد دارد مثل بعض شاگردها هستند که مثلاً می گویند این شاگرد خاص آقای حاج شیخ هادی تهرانی بود مثلاً محقق یک چیزهای عجیب و غریب با این شاگردهای خاص نقل می کنند احتمالاً این اشتباه از این علی ابن حسین سعدآبادی باشد احتمالاً که دو کتاب نسبت داده طبقات الرجال را خوانده طبقات و الرجال مثلاً احتمالاً از این که نجاشی کلمه کتاب را تکرار کرده نمی شود بگویم غلط مطبعی است، کتاب الطبقات با چندتا اسم باز کتاب الرجال در فهرست نجاشی دو کتاب آمده لیکن چون منحصر به علی ابن حسین سعدآبادی علی اقوی الاحتمالات اشتباه از ایشان است ظاهراً در محاسن یک کتاب طبقات الرجال بیشتر نبوده حالا محاسن مال پدر است کما زعمه ندیم یا مال پسر کما هو المشهور عند الامامیه

که مال پسر است، مال پدر نیست و لیکن اسم کتاب طبقات الرجال است پس آنچه که برقی به پدر، ندیم نسبت داده به نام الرجال ثابت نیست آنی که مجموعاً ثابت است طبقات الرجال از برقی پسر که یکی از کتب محاسن بوده، حالا این نسخه موجود آیا همان است یا این باز یک مقداری درش کم و زیاد شده اضافات شده بعض نکات بوده یا در حاشیه بوده، به قول مرحوم آقای تستری می گوید در حاشیه بوده در متن وارد شده در حاشیه بوده در متن وارد شده یک نکاتی هست که به برقی نمی خورد یک مشکلاتی دارد و دوم این که آیا این کتاب مستند مثل مرحوم نجاشی بوده الآن نمی توانم اثبات مستند مرحوم آقای کشی نبوده طبق آنی که الآن موجود داریم شاید در نسخه اصل بوده اما در این نسخه موجود ما آثارش نیست آیا مورد اعتماد مرحوم نجاشی بوده الآن چون نجاشی گاهی می گوید روی عن الصادق، باقر آیا این ها را از برقی گرفته آن را الآن باید مقارنه بکنیم چون الآن من این مقارنه بلی من به همین مناسبت یحیی الحلبي که آن شب خواندیم مراجعه کردم یحیی الحلبي را مرحوم برقی نوشته و هو اول من صنفه شیعه در رجال برقی این طور آمده و ظاهراً یحیی پسر برادر عبیدالله است و عبیدالله چون یحیی ابن عمران ابن علی عبیدالله ابن علی ظاهراً آن عبیدالله عموی یحیی می شود،

۱۹:۰

که یحیی از امام کاظم و این ها نقل می کند پس بنابراین در صورتی که این منصف را به عبیدالله نسبت می دهد نجاشی اصلاً کلام برقی را کلاً نمی آورد حتی این کتب رجالی که من دیدم مثل معجم آقای خویی، اصلاً و ظاهراً شاید هم کتاب آقای نه تستری ندیدم معجم آقای خویی در مثلاً در ترجمه عبیدالله یا یحیی مثلاً که نجاشی نوشته صنف کتاب المنسوب الیه مثلاً بگویند آقا در برقی آمده نه اول من صنف پسر برادر ایشان یحیی است، اول من صنف اول کتاب صنفه الشیعه کتاب یحیی است آن هم چیزی نوشته و ظاهرش این است که کتاب عبیدالله مقدم است برش در زمان امام صادق بوده و حتی عبارتی دارد که حضرت تری لهولاء مثل هذا الكتاب این ظاهرش این طور است پس این مقداری که بنده الآن نگاه کردم چون کل کتاب برقی را نگاه نکردم یک مقداری که بحث نسخه شناسی داشت من نگاه کردم فهرستی داشت این جا متابعت رجال برقی نکرده این یک مورد آیا جای دیگر متابعت کرده مخصوصاً در آن روی عن ابی عبدالله روی عن الباقر آیا از برقی گرفته الآن نمی توانم راجع به آن چیزی بگویم اما آنی که مراجعه کردیم رجال مرحوم شیخ خیلی متأثر است این هست یعنی کاملاً واضح است که رجال برقی در اختیار شیخ بوده این کاملاً واضح است و نکته آخر هم فروقی بود که بین رجال برقی با رجال شیخ عرض کردم دیگر تکرار نمی کنیم بحث گذشت.

بحث قرن دوم را بیارید لوط ابن یحیی

س: بلی قرن دوم لوط ابن یحیی صفحه ۱۳

ج: متوفای ۱۵۱ عرض کنم تا آن جای که من نگاه کردم ۱۵۷ است ایشان حالا یعنی حتی اعلام زرکلی هم ۱۵۷ نوشته تاریخ الاسلام ذهبی هم نگاه کردم ۱۵۷ است ظاهراً ۱۵۷ باشد فکر کنم این اشتباه نوشته،

س: بلی اشتباه چاپی باید باشد

ج: بلی احتمالاً شاید مطبع اشتباه کرده ندیدم ۱۵۱ این دو سه، من البته خب استقراء من یک درصد است دو درصد است، یک دو سه تا مصدر من نگاه کردم ۱۵۷ بود،

س: همان ذهبی خودش از اقوی المصادر است

ج: بلی چرا تاریخ الاسلامش این اعلام هم نوشته چون ولادتش را پیدا نکرده ۱۵۷ دارد، وقتی ایشان می نویسند تقریباً مثلاً آن شایع است،

س: به منابع مراجعه کرده

ج: با مراجعه با مصادر و ندیدم حالا نمی دانم اگر کس دیگری ۱۵۱ نوشته باشد این راجع به این پس این که ایشان در قرن دوم است این جای بحث نیست بفرمایید،

س: نیست بلی، نوشتند که رجال ابی مخنف لوط ذریعه جلد ۱۰ صفحه ۱۴۲

ج: مرحوم ذریعه این را نقل کرده همین طور که ایشان فرموده همین جلد ۱۰ همین صفحه ای که گفتند، بعد چه نوشتند؟

س: نوشتند که شرح حال این معرف در رجال نجاشی شماره ۸۷۵ آمده است اما نام کتاب رجالی وی در فهرست آثار این مؤلف نیامده،

ج: خب ایشان باید اضافه می فرمودند در هیچ کتاب دیگری هم نیامده

س: فقط ذریعه دارد،

ج: فقط ذریعه دارد، دقت کردین در هیچ، مثلاً تاریخ الاسلام دیگران یا حتی اعلام زرکلی هیچ کتاب دیگری که در باره من به اصطلاح لوط ابن یحیی دیدم راجع به کتاب رجال نوشتند یا دیگران اینی که ایشان نوشته فقط در رجال نجاشی نیامده هیچ جای دیگر هم نیامده اختصاص به ایشان ندارد اما یک مسأله اساسی این است که اینی که،

س: مصدر ذریعه چه بوده؟

ج: احسبتم آن نکته اساسی این است که الآن در میان ما یک نوع حالت تعبد است چون شیخ آقابزرگ فرمود پس تمام شد دیگر حالا در ذریعه،

س: منابع شیخ آقابزرگ هست

ج: با این که منابع حاج شیخ آقابزرگ هست و اصولاً این روش روش درستی نیست لوط ابن یحیی که علمای اهل سنت هم تضعیفش کردند ایشان حوادث تاریخی افراد را نوشته مثلاً اخبار مختار، مقتل الامام الحسین، مثلاً اخبار مثلاً نمی دانم نفس ذکیه، نفس ذکیه است که است؟ نه الذکیه نه یکدیگر، عده ای کتاب هایش به عنوان اخبار است دقت کردید که تاریخ است اصولاً مرحوم آقای حاج شیخ آقابزرگ خیال کرده چون اخبار مختار پس رجال است بیارید جلد ده، تصریح می کند آقای حاج شیخ آقابزرگ،

س: بلی جلد ده صفحه ۱۴۲

ج: آقا حاج شیخ آقابزرگ تصریح می کند من تعجب می کنم از این آقا، تصریح می کند که کتاب اخبار مختار و این ها دارد خب آن معلوم است تاریخ است چه ربطی به رجال دارد،

س: البته این جا شماره هم نزدند زدند که رجال ابی مخنف،

ج: چون اسم کتاب را بردند،

س: لوط ابن یحیی بن سعید بن مخنف الازدی المؤرخ النسابة الرجالی المتوفی ۱۵۱

ج: پس ایشان از این جا گرفته،

س: از ذریعه گرفته

ج: بلی من چون نگاه کردم من ذریعه را حالا یادم رفته سال وفات،

س: ما ارخ فی الاعلام، ولی خب اعلام هم که فرمودید که ۱۵۷ است،

ج: بلی عجیب است

س: له عدۀ کتب فی اخبار الاشخاص ذکرناه فی جلد یک مثل اخبار مختار، اخبار محمد ابن ابی بکر،

ج: واضح شد که ایشان رجال را از کجا گرفته؟

س: منبعش بلی این اخبار رجال است

ج: ایشان خیال کرده اخبار یعنی رجال، اولاً کتاب‌های ایشان غیر از اینی که نجاشی دارد در تاریخ الاسلام ذهبی هم آورده همه‌اش

این طوری است می‌خواهید نجاشی را بیارید لوط ابن یحیی این که می‌گوید که نجاشی اسم این کتاب را نیاورده هیچ کس نیاورده

نه فقط نجاشی،

س: صفحه ۳۲۰ ذهبی هم پس می‌فرماید این کتاب‌ها را آورده

ج: بلی آورده اخبار مختار اخبار کذا،

س: در چیز خیلی مفصل آورده، ندیم در فهرست

ج: فهرست آورده عرض کردم تاریخ الاسلام

س: لیست مفصل آورده

ج: لیست مفصلی ارائه کرده،

س: یزید و معاویه و همه را هم هست، مقتل همه را نوشته، مقتل احدی را جا نداشته،

ج: روش شد پس یک مطلب این که شما بگویید آقا شیخ آقابزرگ این روش روش علمی نیست چون حاج شیخ آقابزرگ دیگر

مثل خودمان است از معاصرین است تعبد به حرف حاج شیخ آقابزرگ نیست غیر از نجاشی است غیر از شیخ است ما تازه به آن‌ها

هم تعبد نداریم واضح است طریقه‌ای ما به آن‌ها هم تعبد نداریم چه رسد به مرحوم حاج شیخ آقابزرگ تهرانی و آنچه که آمده

همه کتب تاریخی است اصلاً این‌ها هم راوی نیستند مختار روایت ندارد که حالا مثلاً حدثنی فلان گفته، رجال شأن اساسش باید

در روایت باشد، شخصی باشد،

س: یک حدیث هم از مختار در کتب روای می‌فرماید نداریم

ج: الآن یاد نمی‌آید حالا در فضلش چرا، حالا یا در ردش یا در اثباتش

س: که راوی باشد

ج: که راوی باشد حدثنی مختار عن فلان، ماها اصلاً بالاتر از مختار هم داریم مختار که جای خودش دارد علی ای حال یا معاویه یا

یزید یعنی اسماعیل که یکی دیگر کاملاً، عرض کنم که پس بنابراین اینی که ایشان فرمود، بلی آقا،

س: خود ابی مخنف در کافی دارد یکدانه روایت

ج: اشکال ندارد آن ممکن است آن تاریخ است دیگر،

س: بلی خود ابی مخنف است بلی

ج: تاریخ است قاعدتاً تاریخ است همین مقتل امام حسینش هست

س: تاریخ است بلی

ج: و بعد هم نکته اساسی اصلاً عرض کردم من همیشه ما برای این که یک شخص را بشناسیم چند راه داریم یکی مستقیم حالش را یک شواهد خارجی مثل توثیقات عامه مثل شواهد قرن مثل زمان اصولاً لوط که در سال ۱۵۷ است هنوز رجال در دنیای اهل سنت جا نیفتاده، اصلاً بحث‌های رجالی

س: اصل نبوده

ج: اصلاً زمان زمان رجال نیست

س: رجال نیست بلی

ج: اصلاً ما عرض کردیم شعبه ابن الحجاج که گفتند اول من فُتّش عن الرجال بالعراق ۱۶۳، ۱۶۱ وفاتش است یا ۱۶۰ معذرت می‌خواهم ۱۶۰ اصلاً این زمان زمانی، عرض کردم چندبار عرض کردم در اوائل خبر را به لحاظ حکایت از زاویه حکایت نگاه نمی‌کردند خبر را از زاویه جهات دیگری مثلاً خبر را از زاویه این که قائل این خبر یک لغوی است، مثلاً سمعت العرب يقول یک لغوی است قائل این خبر یک فقیه است قائل این خبر یک یهودی اهل کتاب است نمی‌آید آدم بگوید یعنی این ثقة است چون یهودی بوده اهل کتاب بوده پس نقل می‌کرده راوی این خبر اهل لغت است مثل حجیت قول لغوی اصلاً حجیت قول لغوی مال این جهت است بعد که آمد مسأله حکایت این‌ها آمدند گفتند این لغوی ثقة است یا ثقة نیست؟ و الا اول به نظر به عنوان لغوی این جا هم نظر علمای اسلام به عنوان مؤرخ یعنی این اهل خبره است، مثل این که دکتر می‌گوید تو آقا مثلاً مرض فلانی داری آن یکی می‌گوید نه تو ریهات درد می‌کند آن یکی می‌گوید نه تو معدهات درد می‌کند این خبر به عنوان حکایت نیست این خبر از زاویه حدس است یعنی حدس بهش اضافه شده حالا خبرویت هست حرفه هست صنعت هست نمی‌دانم فقاقت هست صنف هست الی آخره آنچه که بعدها در باب خبر مطرح شد آن مسأله جنبه حکایت و دقت در متن که عین عبارت باشد، به لوط به این چشم نگاه می‌کردند که یک مؤرخ است،

س:

۱۴: ۲۸

ج: اما این که دنبال اصلاً مثلاً لوط نقل می‌کند در همین مقتل امام موسی مگر دورغ باشد از کسانی که در عاشورا جزء قتل سیدالشهداء این‌ها را دیده از آن‌ها نقل کرده، یک خبیثی هست به نام هانی ابن ثبیت یشکری خیلی آدم خبیثی است و جزو عجایب است که ایشان مثلاً در سال ۹۵ است ۹۳ است، ایشان می‌گویند کان یحدث به این الحدیث که بعد از جریان مختار است چطور از دست مختار این جان سالم به درده خیلی عجیب می‌گویند این، مثلاً یک قصه‌ای هست که یکی از پسران امام مجتبی به نام عبدالله یازده ساله بود چون ده سال بعد از، این از خیمه در آمد بچه یازده ساله این می‌گوید ما ده نفر بودیم حمله کردیم با شمشیر این تکه تکه کردیم اصلاً نقل می‌کند از رو نقل می‌کند، می‌گوید این قدر از خیمه خارج شد می‌لرزید از ترس و این‌ها و این در گوشش گوشواره‌ها تکان می‌خورد ما ده نفر مرد بزرگ حمله می‌کنند می‌گویند ریز ریزش کردیم این بچه را خب شما تصور، لوط این از این نقل می‌کند خب این دیگر حالا چه بحث حکایتی است چه بحث این حرف‌هاست،

س:

۱۶: ۲۹

ج: لذا اصلاً این بحث، آن شاید شخصیت مهمش حمید ابن مسلم است، کسی یادم قال حمید قال حمید می گویند حالا این در لشکر عمرو سعد بوده نجنگیده فقط هی حکایت می کند،

س: خبر نگار بوده

ج: خبرنگار بوده مثلاً جزو رسانه بوده رسانه جناب آقای آن خبیث بوده، آقایش گفت که در ختشی به شغال می گویند آقا، از آن باب و الا علی ای حال حالا غرضم این است که اینی که لوط ابن یحیی اصلاً زمان رجال نیست اصلاً زمانی نیست کسی که رجال بنویسد و علی کل حال علی تقدیر اغماض از این مطالب واضحه قطعاً چنین چیزی نه در اختیار شیخ بوده و نه در اختیار نجاشی بوده و نه اختیار کس دیگری بوده، چرا همچون کتابی را اسم نبردند پس مرحوم اصل اشتباه ایشان مرحوم آقابزرگ است آقابزرگ نمی دانم چطور شده فرقی بین رجال و تاریخ را نگذاشتند یا تاریخ و ترجمه، رجال و ترجمه، و رجال و انساب این ها خب با همدیگر فرق های اساسی دارند تعجب است از مرحوم حاج شیخ،

س: این هم چون می خواسته مصنفات شیعه در این مقوله ها زیاد بشود خود همین هی انگیزه می شده که تا می شود یک چیزی دست و پا کند،

ج: مضافاً به این که لوط به نظرم زیدی باشد اصلاً امامی نباشد اصلاً فکر می کنم لوط ابن یحیی زیدی باشد کان من الزیدیه، حالا نمی دانم این دو سه مصدری که اخیراً دیدم یادم نمی آید نوشته باشند اما فکر می کنم من از سابق در ذهنم است که ایشان اصولاً زیدی است لوط ابن یحیی زیدی است، این هم راجع به این کتاب این هم آقا به قول شما معلوم شد که از دور خارج شد اما رجال برای تنهایی یک کتاب ثابت شد آنچه که مربوط به لوط است این هم از دور خارج شد بفرمایید، بعد در قرن بعدی ابومنذر هاشم ابن محمد ابن صائب نیست؟

س: بلی هاشم ابن محمد کلبی

ج: خب

س: صاحب کلبی محمد ابن هاشم نوشتند متوفای ۲۰۶

ج: خب

س: رجال ابی المنذر هاشم ابن محمد ابن صاحب کلبی که تألیفات هم زیاد دارد کلبی،

ج: زیاد

س: اصنام و این ها

ج: بلی چرا،

س: ذریعه جلد ۱۰ فرمودند که در رجال نجاشی صفحه ۴۳۴ در شرح حال این مؤلف فهرست آثار وی آمده است اما عنوان این کتاب در فهرست و آثارش نیست،

ج: در جای دیگر هم نیست، اولاً یکی از عجایب نمی دانم حالا این الذریعه را نگاه کنید همراه تان است اصلاً این جزو مسلمات است اسم ایشان هشام است نمی دانم چرا هاشم نوشته، حالا یکی از امور خنده دار هشام کلبی اصلاً معروف است کاملاً،

س: هشام کلی این را حالا می شود بگویم اشتباه چاپی مگر این که تکرار شده باشد

ج: این جا هم حاشیه هم دارد

س: نه این جا هم هشام است،

ج: خب واضح است من تعجب می کنم،

س: در ذریعه رجال ابی المنذر هشام ابن محمد ابن صاحب کلبی نسابه متوفای ۲۰۶

ج: و قیل ۲۰۴ در تاریخ بغداد این را و قیل ۲۰۴ و ۲۰۶ حالا ۲۰۶

س: بلی ۲۰۶

ج: آن جا هم ۲۰۶

س: و این جا هشام است هردو جا این بنده خدا هردو جا هاشم آورده

ج: خیلی عجیب است این هم خیلی عجیب است هرچه من فکر کردم ندیدم احدی هاشم آورده باشد

س: بلی هشام ابن صائب هم

ج: اصلاً هشام الکلبی معروف است و قال هشام الکلبی اصلاً جزو اسماء معروفی است که زیاد گفته می شود،

س: یکی از این کتاب های ریاضی آن مؤلف نوشته بود محقق خفری، حروفچین گفته بود که این که معنی ندارد، فخرش کرده همه جا

فخری، حالا هم

ج: نمی دانسته خفر یک منطقه ای است نزدیک شیراز، الآن هست دیگر خفره بهش می گویند خفری از آن جاست بفرمایید، خب

این هم مشکل آقابزرگ است شماره زده یا شماره نزده،

س: شماره زده ۲۸۵

ج: ای بابا

س: بلی،

ج: اصلاً ایشان رجال ندارد ایشان نسابه است انساب دارد و لذا ایشان گفت که در کتاب برقی هم در کتاب نجاشی کتابی به اسم

رجال به ایشان نسبت داده نشده البته این زمان ایشان بحث های رجالی مطرح شده توثیق تضعیف، اما ایشان

س: آقابزرگ گفته فهرست را ابن ندیم و نجاشی هردو دارند فهرست آقای صامت را ولی رجال درش نیست،

س: اصلاً تا

۳۱: ۳۳

قریش دارد،

س: آن هم تاریخ نسب می شود

س:

۳۳: ۳۳

و الکتاب الکنی

س: نسب می شود،

ج: این ها همه نسب است که، مثلاً ابوجعفر کنیه چند نفر است این چه ربطی به رجال دارد، چه ربطی به بحث حدیث دارد اصلاً

س: بلی آن اول هم ایشان گفتند که تاریخ را هم رجوع کنید،

س: اول مصفی،

ج: اول یک مصفی یک عبارتی را که ما هم گفتیم آنجا غلط است اما این را شود قبول کرد اول مصفی،

س: ایشان مثلاً مال

س: کتاب التسمیة من نقل من عاد و ثمود و الامالی

ج: خب این چه ربطی دارد،

س: من العرب،

ج: این چه ربطی دارد

س: این تراجم هستند دیگر اما ایشان به همان مبنی که توجه

س: آری ایشان که یک چیز

ج: مصفی اولش همین صفحه دست چپ

س: بلی بلی میرحامد حسین هم نوشته رجال میر حامد حسین

س: کتاب المعلقات من النساء فی

ج: معروفات باید باشد

س: این جا

۳۱: ۳۴

شاید اصلاً معروفات باشد حالا

س: بلی در مصفی صفحه ح ابجدی حوض آخرهایش ثم لایخفی انه لیس مرادنا من المصنفین فی الرجال خصوص من الف کتاباً مستقلاً فی ترجمه الروات من اصحاب ائمه الهدات، كما یسبق الی بعض الازهان و ان كان هذا اظهر مصادیقه لكن المراد كل من صنف کتاباً فی ای موضوع كان و بای اسم سماه لكنه ادرج فيه تراجم عدة وافره من روات الاحادیث و سدة الاحكام، بحيث یصدق علیه انه خدم هولاء باحیاء ذكرهم و بیان احوالهم بنحو التفصیل او الاجماع، سواء كان مترجمان من الصحابه و التابعیه او اصحاب الائمة و الروات العلماء الذی نشأ بحث حدوث الغیبه، و الصباء انطبق علی هولاء عناوین اخرى غیر روات الحدیث، او لم یطلع،

ج: علی ای حال اولاً باید راوی حدیث باشند خب

س: ایشان جعل اصطلاح باید بگوییم کرده،

ج: خب این اصلاً

س: در رجال وقتی گفتیم یعنی آن کسی که شرح حالش در کتاب تراجم هم آمده

ج: این عبارتش اصلاً مبهم است یعنی چه اظهر من، خب باید به هر حال روات باشد خب شرح حال فقهاء که رجال نیست که،

س: می گویم حتی ایشان گفته مثل ان یكون من القرى او الحفاظ او الحكماء اول الشهراء فانهم لایخرجون بتلك العناوین عن كونهم رجال الروایة و الحدیث

ج: اشکال ندارد اما باید رجال روایت باشد اضافه بر آن شاعر هم هست اما اگر فقط شاعر است، راوی حدیث نیست این را جزو

رجال بنویسیم این خیلی عجیب عجیب این است یعنی،

س: فرمودند و المصنف فی تراجمهم مصنف للرجال و داخل فی موضوع الكتاب

ج: ابدأً

س: منتهی بشرط الروایه

ج: خب بشرط روايه خیلی خوب به شرطی که جزو روایات باشد، حالا مثلاً مختار جزو روایات و نمی دانم معروفات من النساء اینها جزو روایات اند؟ من تعجب می کنم یعنی واقعاً یکی از کارهای

س: رجال و تراجم طوری نبود اسمش را می گذاشتند مصنفی المقال فی احوال مصنفین تراجم و رجال

ج: و الرجال و التاريخ مثلاً یعنی اکتفاء نمی کردند به یک عنوان این طوری یعنی پس بنابراین و اما این که ایشان یعنی عده ای زیادی کتابها می خواهید حالا نجاشی را اجمالاً بخوانید،

س: نجاشی را می خوانم

ج: بعد راجع به مذهبش که چون ما یک

س:

۵: ۳۷

ج: بلی بعدش هم من عرض کردم البته دیدما انصافاً در این جهت با دید حاج شیخ آقابزرگ هم فرق دارد چون ما الآن هدفمان این است اینی که شیخ طوسی در عده گفت اصحاب ما کتبی در رجال نوشتند بیان کردند که ضعیف است که ثقة است، این معنایش این است که خبر واحد پیش ما حجت است از این راه ایشان وارد شد عرض کردیم حالا می خواهیم داریم می بینیم کتابهای نوشتند در این جهت اصحاب ما در توثیق و هدف ما این است یکی هم حرف آقای خویی که عده ای از کتب قبل از نجاشی بوده احتمالاً نجاشی از این کتب گرفته، پس شهادت نجاشی حسی است حدسی نیست این خلاصه، ما داشتیم دنبال این دوتا عنوان هستیم اصلاً بحثی مثلاً فرض کنیم نجاشی از رجال برقی گرفته یا نگرفته؟ شیخ طوسی از رجال برقی گرفته نگرفته، بلی اما رجال برقی فرض کنیم درش توثیقات ندارد، من توضیح دادم بلی در اصحاب امیرالمؤمنین نوشته که له اصفیاء اصفیاء اصحاب امیر، یک عنوان این طوری و الا مباحث رجالش فقط حدود طبقات آن هم روی مبانی شیعه تک و توکی اگر مطلبی از غیر طبقات باشد خیلی کم است که به اصطلاح به حساب نمی آید و در چشم نمی آید این هم راجع به به اصطلاح حالا می خواهید راجع به هشام فقط یک چیزی که هست مرحوم آقای مامقانی نقل کردند نوشتند کان غالباً بعضی هاشان کان غالباً فی التشیع می خواهید عبارت مامقانی را بیارید تنقیح المقال مامقانی این همان چاپ قدیم است،

س: بلی

ج: چون چاپ جدید نشده،

س: همین مقدار که طبقه دارد همین مقدار می شود رجالی ولو سایر مباحث رجالی را نداشته باشد مثل توثیق و اینها

ج: نه خب طبقات هم رجال است حالا چون با رجال شیخ می خورد حتی احتمالاً ما عرض کردیم شاید با فهرست نجاشی هم بخورد چون نجاشی در اثناء عده ای نوشته روی عن الامام الباقر روی عن الامام الصادق سلام الله علیهما، شاید این را از مرحوم برقی گرفته شاید ما فعلاً نه اثبات می توانیم بکنیم نه نفی چون مراجعه نکردم، این کتب ما اگر یک تحقیق فنی بشود نه فقط تحقیق نسخه شناسی علمی بشود خیلی نقاط مجهولی که برای ما هست کاملاً روشن می شود شما هشام را از کتاب تنقیح مامقانی بیارید،

س: قاموس از عبارت قاموس آوردم،

ج: بیار قاموس را بیار اشکال ندارد، بعد از عبارت تنقیح و نقل

س: و قد نص ذهبی بانه رافضی و سمعانی بانه فی التشیع غالب،

ج: ایشان نوشته آقای مامقانی آقای تستری اشکال می کند که سمعانی که چنین چیزی را نوشته، نوشته سمعانی نوشته کان یتشیع نه

غال فی التشیع

س: در انساب است دیگر،

ج: الانساب کلبی را بیار عنوان کلبی

س: اول اول کتاب در مقدمه سمعانی می گوید که والذي فتح هذا الباب

ج: باب انساب

س: و ضبط علم الانساب و الامام النسب هشام ابن محمد ابن ثابت

ج: هشام است مسلم است جزء هشام است،

س: اربعه مأتین فانه صنف فيه خمس

ج: ایشان اربعه و مأتین نوشته لیکن در بغداد و اینها هم دارد ۲۰۶ و ایشان هم روی ۲۰۶ رفته به هر حال اوائل قرن سوم است اما

کتاب هایش در قرن دوم نوشته شده یا متوفای ۲۰۴ است یا ۲۰۶ است، بلی بفرمایید

س: بلی

ج: و ایشان هم به عنوان رجالی نه به عنوان این که انساب نوشته دخل فی الانسان حالا عنوان

س: در ترجمه خودش بعد از این که محمد ابن صائب را گفته گفته و ابنه ابوالمنذر ترجمه اش حالا به این چاپی که من دارم از

انساب دارالجنان جلد ۵ صفحه ۸۶

ج: قاعدتاً دیگر

س: و ابنه ابوالمنذر هشام ابن محمد ابن صائب ابن بشر کلبی من اهل کوفه صاحب النسب یروی عن ابيه و معروف مولی سلیمان

و العراقیین

۴۱: ۲۳

و الاخبار التي لا اصول لها، لعلی ابن حرب موصلی عبدالله ابن ضحاک هدادی یا هدادی با های دو چشم، و ابوالاشعث احمد ابن

المقدم العجلی و کان غالباً فی التشیع چه عبارتی، اخباره فی الاغلوطات اشهر من ان يحتاج الى الاغراق فی وصفها،

ج: پس چرا آقای شیخ محمدتقی نوشته که نوشته کان غالباً فی التشیع،

س: عبد می گوید و کان هشام ابن کلبی یقول حفظت ما لم یحفظ احد و نسیت مالم ینسه احد، کان لی عمو یعاتبنی علی حفظ

القرآن فدخلت بیته و حلفت ان لا اخرج منها حتی احفظ القرآن و فحفظت فی ثلاثه ایام و نظرت

ج: می گوید یک روز می خواستم، ریشم را بگیرم کوتاه کنم قبضه گرفتم به جای که پایین را می کردم بالا را کردم، قیچی گرفتم دستم

ریشم را گرفتم،

س: عجیب و غریب

ج: بلی نوشته، نسیت مالم ینسه

س: اشتباه می شود ولی بالا و پایین، چپ و راست در آینه اشتباه می شود

ج: آخر می گوید من کاری نسیان کردم که هیچ کس نمی کند یک روز بخوان، ریشم را گرفتم که کوتاه بکنم به جای که پایین را قیچی کنم بالا را قیچی کردم،

س: نظرت یوماً فی المرآت و قبضت علی لحيته فاخذ مادون القبضه فاخذت ما فوقه،

ج: می خواستم پایین را در مشتم بگیرم بالا گرفتم، خیلی خوب این هم مال جک امشب روز غدیر بود اقلاً این هم عیدی غدیر پس این غالباً فی التشیع را گفته چون آقای چیز اشکال کرد که غالباً فی التشیع را نگفته، البته انصافش بعد آقای تستری اشکال می کند که خطیب نامش را برده و دیگران، تشیعی بهش نسبت ندادند و خطیب مخصوصاً خیلی حساس است رو تشیع خیلی حساس است انصافاً واضح است کاملاً واضح است حساسیت دارد و عجیب است که خطیب بهش تشیع نسبت نداده، این کان اگر مامقانی، قاموس نگاه

س: بلی عبارت قاموس می خواستم بخوانم، نکته ایشان است اقول لم يقول النجاشی هو ضعيف بعد فلان

ج: نه چون ایشان نقل کرده گفته ضعیف، نه گفته ضیف را ضعیف خوانده حالا آن هیچی،

س: حالا این قسمت ثم ظاهر السکوت الخطیب و ابن ندیم و ابن عتیبه عن مذهبه

ج: ابن ندیم را نمی شود حساب کرد چون ابن ندیم در بغداد زمان غلبه آل بویه است تشیع خیلی نمی شده روش حساب کرد اما خطیب خیلی تند است خطیب بغداد فوق العاده تند است، بفرمایید

س: بلی حالا ایشان می گوید که

ج: ظاهر ثبوت است،

س: ظاهر عامیته، بلی و انما قال سمعانی و کان یتشع لا

۲۸: ۴۴

و هو اعم من الامامیه، نعم قال الذهبی انه رافضی الا انه ناصبی اذا رأى احداً

ج: انه ناصبی یعنی ذهبی خودش ناصبی است این البته این مشکل هست یعنی ما کلاً این مشکل را داریم گاهی می شود یک فردی را که یک مقدار با آراء شان نمی سازد می گوید شیعی، آن وقت شیعه ها می گویند سنی این بی چاره همین جوری وسط می ماند مثل ابن ابی حدید حتی یک وقتی این آقای حاج سید حسن نصر الله برای من نقل می کرد، می آمد آخر یک وقتی این جا گفت که یک روزی نماز جمعه تهران بودم با این سید برکه که از فلسطین است حالا اسمش نیست اما اوائل اسمش مطرح بود در این حماس نمی دانم جهاد اسلامی گفت که

۱۳: ۴۵

نمی دانم گفت که بود؟ آقای امامی بود که بود خطیب؟ گفت ابن ابی الحدید سنی این جور گفته، گفت سید برکه به همین گفت ابن ابی الحدید سنی است یا شیعه است؟ سنی ها او را شیعه می دانند این جا شده سنی بعد آقای سید حسن نصرالله به من خطاب کرد گفت من همان روش تو را به کار بردم آقای کبیر گفت بهش گفتم که فلسطینی ها راجع به تو چه می گویند گفت که راجع به من می گویند شیعه شدی گفتم این هم همانطور است سنی ها می گویند شیعه است شیعه ها می گویند سنی است گفتم این هم از همین

قبیل است حالا واقع مطلب این است که مثل ذهبی این ها تند اند انصافاً گفتن آن ها دلیل نمی شود مثلاً راجع به خود ابن عربی در یک نسخه از میزان الاعتدال می گوید شیعی، می دانستید؟ محی الدین ابن عربی را در یک نسخه نوشته نسخه لام نمی دانم نسخه چه؟ یک نسخه ای دارد اگر میزان الاعتدال را بیارید خودش نه، محمد به حساب محمد العربیه الطائی الاندلسی معروف به ابن عربی ایشان درش دارد شیعی، خب کسی کتاب هایش را هم می خواند کاملاً واضح است که سنیتش جای شبهه ندارد اصلاً علی ای حال بیارید از میزان الاعتدال ذهبی کلمه ابن عربی را بیارید البته در یک نسخه اش نوشته در کل نسخ کتاب این عنوان نیامده،

س: البته فقط خطیب در تاریخش بغداد یک نکته دارد که ما ظننت ان احداً حدث عنه

ج: از هشام بلی،

س: بلی، این هم بالاخره خودش می شد یک گیر، حالا به غیر از آن چیزهای که بهش گفته می شد،

ج: حالا این احتمال دارد که آقایون عبارت مرحوم نجاشی را شاید دیدند در تشیعش نجاشی می گوید که این گفت من مریض شدم و بعد چنین شد و رفتم پیش امام صادق و ایشان به من یک قدحی داد و حال من کاملاً خوب شد بیارید نجاشی را خیلی عجیب است این حادثه در جوانیش باید باشد، ایشان چیزی یعنی همین هشام بعد از پنجا و شش سال بعد از یا پنجا و هشت سال بعد از شهادت امام صادق فوت کرده خیلی باید جوان بوده هشام ابن محمد،

س: بلی و له هشام ابن محمد شماره ۱۱۶۶ صفحه ۴۳۴ از فهرست نجاشی هشام ابن محمد ابن سالم حالا

ج: آن وقت ایشان بلی نسب طولانی دارد چند سطر دارد نسب ایشان،

س: تا حضرت آدم را رفته

ج: تا نزدیک حضرت آدم،

س: عن الله، الناصب العالم بايام المشهور بالفضل و العلم و كان يختص بمذهبا

ج: این را هم دارد ایشان مختص بمذهبا

س: و له حدیث مشهور، حدیث المشهور قال اعتللت علّه عظیمه نسیت علمی فجلست الی جعفر ابن محمد فسقانی العلم فی کأس فعاد الیه

ج: علم اما این خیلی عجیب است چون بعد از امام کاظم چیزی نمی گوید بعد از حضرت رضا چیزی آخر چون خیلی بعید است چون این بعد از شهادت حضرت رضا فوتش است ۱۰۴ یا ۲۰۶

س: نه نقل نشده

ج: یا نقل نشده این که اگر نجاشی مرادش این است مختص بنا از این روایت که خب این که اصلاً دلالت نمی کند چون سنی ها هم به امام صادق فرزند رسول الله احترام می کردند حالا از تبرکی از دست ایشان می گیرد روز غدیر از علمای سادات از سادات تبرک می گیرند چه برسد حالا به جعفر ابن محمد علی ای حال فکر نمی کنم نجاشی مرادش این باشد شاید همین عبارت های که مثلاً کان رافضیاً کان غالباً فی التشیع البته سمعانی را نجاشی ندیده اما احتمالاً شاید از مصدر سمعانی خبر داشته اما یک نکته عجیب این است که می گوید کسی از او حدیث نکرده معلوم می شود اگر نقل کردند اصطلاحاً از کتابش بوده

س: کتاب ایشان؟

ج: کتاب‌های متعدد انسب فلان انسب فلان دقت کردید، نقل از کتاب مؤید همان نکته‌ای است که من عرض کردم یعنی بر او اعتماد کردند به اعتبار خبرویش در رشته خودش

س: عجیب این است این روایت را خیلی قبل از نجاشی ضعفاء چیز هست

ج: ابن عدی

س: نه این عییلی

ج: عییلی،

س: عییلی است عییلی ایشان آن‌جا یک روایت عجیبی از این ماجرا آورده از همین روایت اسد هم می‌گوید می‌گوید ضعفاء جلد ۴ صفحه ۷۶ شماره ۱۶۳۲ الضعفاء الکبیر می‌گوید محمد ابن صائب

ج: نه این پدرش است که

س: بلی

ج: نه هشام ابن محمد،

س: بلی الآن عرض می‌کنم

ج: محمد ابن صائب پدر ایشان است

س: بلی می‌گوید محمد ابن صائب کلبی ابوالنصر کوفی حدثنا فلان فلان بعد می‌گوید سمعت یحیی ابن یعلی قال سمعت الزائده یقول اطرحوا حدیث الاربعه الحجاج و الجابر و حمید صاحب مجاهد و الکلبی

ج: چه گفته؟ کذابین اربعه،

س: و اطرحوا حدیث الاربعه الحجاج و جابر و حمید صاحب مجاهد و الکلبی چون آخر عرضم این است که به این کلبی هم کلبی گفته می‌شود

ج: بلی بلا اشکال کلب ابن

س: ابن کلبی گفتند

ج: نسبت کلبی به آن هم پدرش است دیگر چه فرق می‌کند

س: به نظرم به پسر به هشام ابن محمد هم کلبی بعضی‌ها می‌گفتند هرچند که ابن الکلبی رایج‌تر بوده

ج: نه بیشتر هشام ابن الکلبی بعد بگویند داستان را

س: یک فاما الکلبی و رفع اصبعیه الی اذنیه صمتا،

ج: صمتا، کر بود هردو گوش هردو گوش هم کر بشوند ثم

س: اکنون سمعت یقول نسیت علمی فاتیة آل محمد فسقونی عسلاً فامتلاّت علماً عین همین داستان را از کلبی نقل می‌کند

ج: شاید مال پدرش است

س: این‌جا خود ایشان تطبیق کرده کلبی و پدر همین داستان عیناً تکرار شده،

ج: آخر من عرض کردم یک بعدی دارد پنجا و هشت مثلاً خیلی باید مگر نسیت علمی، علم نداشته یک جوان مثلاً بیست، سی ساله بوده،

س: آن وقت اما اگر پدر باشد

ج: معقول است، دیگر آن شبهه که چرا از امام موسی ابن جعفر نقل نکرده از امام رضا دیگر اینها

س: ضعیفاء عبیلی

ج: دقت کردید،

س: قشنگی شد همان ضعفاء است یک جلدی زردی دارد

ج: دارم من هم، بلی علی ای حال باز هم می گوید اتیت آل محمد خیلی عجیب است اصلاً اسم امام صادق نمی برد

س: ایشان را هم دلیل بر چیز می داند می گوید که أ فتأمرونی ان احث عن رجل یکذب علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

ج: که این علامت کذبش است دروغش است اما این عبارت ظاهر در این که به پدره نسبت داده آن شبهات دوتا شبهه ای هم که من

مطرح کردم که باز هم چرا از موسی ابن جعفر نقل نکرده چرا از حضرت رضا این به پدره دیگر شبهه وارد نیست اما به پسر باشد و

جوان هم باید باشد خیلی این پسر چون پنجا و هشت سال بعد از شهادت امام موسی بنابر دویست و شش و حضرت هم چهل و

هشت باشد پنجا و هشت سال فاصله زمانی است به پدره بهتر می خورد انصافاً آیا مرحوم نجاشی جای دیده و بعد هم آیا مرحوم

نجاشی این یختص بنا را از این گرفته که این از شیعه بوده چون چنین چیزی را نقل کرده اگر نجاشی از این اگر عرض می کنم از

این گرفته انصافاً ضعیف است این مطلب قابل،

س: طبیعتاً در کتاب های بعدی هم آمده،

ج: که آقا؟

س: عرض کردم طبیعتاً به اعتبار این الضعفاء در کتاب های بعدی اهل سنت مثلاً ذهبی هم تاریخ الاسلام جلد ۹ صفحه ۲۶۸ این را

نقل کرده

ج: در ترجمه محمد یا هشام،

س: نه دوباره در ترجمه محمد پدر

ج: می گویم این معلوم شد که یک قصه ای است من پی گیرش نکردم حالا پی گیری بخوان

س: من می خواستم این جا اتیت آل محمد دارد

ج: عین همین است سندش بخوان سندش را

س: بلی همین طور قال یحیی ابن یعلی

ج: یعلی

س: بلی سمعت الزاهد یقول اطرحوا حدیث اربعه، حجاج و جابر و حمید مجاهد چرا این جوری چاپ شده، حمید مجاهد الکلبی،

ولی ظاهراً این طور حمید صاحب مجاهد و کلبی، خود روایت این جوری فاما الکلبی فصمتاً این جا این جوری چاپ کرده،

ج: صمت

س: بلی این جا

صمتاً اعراب گذاشته ان لم اکن سمعت يقول نسیت علمی فایت آل محمد فسقونی عسلاً فامتلاًت علماً أفتأمرونی ان احدث عن رجل

ج: أفتأمرونی مال آن کلامی است که نقل کرده از کلبی،

س: بلی زاهده،

ج: بلی شما می خواهید که من به اصطلاح بگویم از چنین شخصی برایتان حدیث نقل بکنم نقل نمی کنم اینی که شما فرمودید که لم یرو عن کلبی شاید مرادش همان کلبی پدر باشد که محمد باشد، علی ای حال با این اوضاعی که ما الآن عرض کردیم با شهرت نام هشام اصلاً کسی به ایشان از ایشان گفته نجاشی نسبت نداده کسی دیگر هم نسبت نداده کتاب رجال

س: هیچ کس رجال نسبت نداده

ج: اصلاً آنی که هست انساب است اصلاً کاری به روایت ندارد ممکن است البته این ها تداخل دارند ممکن است متعرض نسبش شدند در عین حال هم ایشان راوی مثلاً راوی حدیث باشد ما وقتی می گوئیم رجال نظیرمان به آن مرحله روایت حدیث است نه به نسب و ایشان اصلاً نکته روایت حدیث را در نظر نگرفته این هم راجع به این پس بنابراین دو کتاب دیگر هم این دو نفر دیگر را هم امشب الحمد لله بررسی کردیم یکی جناب مستطاب لوط، این که کتاب رجال ندارد یکی هم هشام کلبی ایشان هم کتاب رجال ندارد محمد برقی هم که آن شب تحقیق کردیم محمد برقی هم کتاب رجال ندارد طبقات رجال احمد برقی دارد این ملخص تحقیق امشب ما تا برسیم تندتند دیگر بنادارم بقیه کتاب ها را یک کمی سریع تر بخوانم که زودتر بتوانیم نتیجه گیری بکنیم خیلی معطل نکنم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

یک کمی تندش کردیم،

س: بلی شیخ آقابزرگ رجال مثلاً رجال میرحامد حسین نوشته با این که میرحامد حسین رجال ندارد، بعد در توضیح نوشته است که ایشان در طبقات به اصطلاح.